

پیشگفتار

ملت‌ها و تنوع نظام‌های سیاسی، همانند دوران اکتشاف و استعمار، سیاره زمین مرحله‌ای تازه از سلطه‌گری را تجربه می‌کند؛ با این تفاوت که در گذشته، بازیگران اصلی در زمینه تجاوزات سلطه‌جویانه، دولت‌ها بودند، و اکنون نقش آفرینان در این صحنه کارخانه‌های زنجیره‌ای، شرکت‌ها و گروه‌های صنعتی و سرمایه‌گذاران خصوصی هستند که سودای استیلا بر جهان دارند. این گروه‌ها بیشتر در ایالات متحده آمریکا فعالیت دارند و اروپا و ژاپن در ردیف‌های بعدی هستند. بنابراین در این روند فرمانروایان واقعی در جهان، آنانند که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند؛ نیز، جهانی شدن ریشه در تحولات فکری و مادی غرب دارد و بعنوان یک پدیده، بازتاب یک فرآیند تاریخی و پیامد منطقی و گریزناپذیر تحولات چند سده گذشته در غرب است که به تعبیری به معنای گسترش و تثبیت بنیادهای اخلاقی، ارزشی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع فراصنعتی غربی در کشورهای است که از بسیاری جهات، چه ساختاری و چه ارزشی، سده‌ها با مغرب زمین فاصله دارند. بر پایه منطق و بری، عنصر وحدت‌بخش در دوران مدرن، عقلانیت ابزاری است. در چنین چارچوبی، جهانی شدن که حاکمیت علم و صنعت را ارج می‌نهد، چیزی نخواهد بود جز سلطه غرب بر کشورهای غیر غربی.

جهانی شدن بعنوان یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌های سده بیستم در زمینه سرمایه و قدرت، در بیست سال اخیر روندی فزاینده داشته است.^۲ تحولات تکنولوژی اطلاعات و پیشرفت‌های علمی در دهه ۱۹۹۰ در رشته مهندسی ژنتیک با شتابی چشمگیر زمینه را برای بروز انقلاب علمی شگفت‌انگیزی در سرآغاز سده بیست و یکم فراهم ساخته است. با به کار گرفته شدن تکنیک‌های ژنتیک به منظور اداره زندگی، چنین به نظر می‌رسد که این دانش در پی ریشه کن کردن بیماری‌های بشر با هدف افزودن به عمر انسان‌ها است؛ چنان که ریشه برخی بیماری‌ها مانند «پارکینسون» با بهره‌گیری از مهندسی ژنتیک شناسایی می‌شود. گفتنی است که گسترش فن کپی کردن (cloning)

توصیف ما از «جهانی شدن» در دهه ۹۰، «وابستگی متقابل» را در اذهان تداعی می‌کند که حدود بیست سال پیش وارد ساختار نظام بین‌الملل شد. ولی پدیده مورد بحث به گونه‌های مهمی از جهان‌شمولی اشاره دارد: جهان‌شمولی اقتصادی، نظامی، محیطی، فرهنگی و اجتماعی از آن دسته است. البته وابستگی متقابل به شرایط و اوضاع بستگی دارد و می‌تواند افزایش یا کاهش یابد. بنابراین بهتر است گفته شود که جهان‌شمولی به وضع و شرایطی جهانی اطلاق می‌شود که شبکه‌هایی از وابستگی متقابل در مسافت‌های چند قاره‌ای را در برگیرد. رابطه این شبکه‌ها هم با سرمایه و کالا، اطلاعات و عقاید، مردمان و نیروهای نظامی، و نیز مواد بیولوژیک صورت می‌پذیرد. از سویی، وابستگی متقابل در قالب آثار متقابل بین کشورها و نقش آفرینان در کشورهای گوناگون توصیف می‌شود. با این تعریف، جهان‌شمولی گونه‌ای از وابستگی متقابل است که به روابط چند جانبه اشاره دارد، نه یکطرفه.

تادهه پیش، چنانچه نویسنده‌ای می‌خواست مجموعه‌ای پیرامون جهانی شدن تدوین کند، با موانع بسیار روبه‌رو بود که مهمترین آنها نشناختن این مفهوم بود. ولی تحولات فزاینده بین‌المللی، جهانی شدن را به یک اصطلاح متداول در رسانه‌های گروهی، اقتصاد و سیاست تبدیل کرد و سرانجام به گونه شتابان به مجامع دانشگاهی کشاند و به صورت یک واقعیت گریزناپذیر در آورد.

گروهی از صاحب‌نظران، جهانی شدن را مرحله‌ای از دگرگونی‌های جهانی می‌دانند که بیشتر بر اقتصاد کشورها اثر می‌گذارد. در این میان گروهی از اندیشمندان با نگاه منفی، جنبه‌های فرهنگی آن را مورد تأکید قرار می‌دهند. واقعیت این است که مانند بسیاری از تحولات جهانی در دورانه‌های گوناگون تاریخی، این پدیده، هم پیامدهای مثبت و هم منفی دارد.^۱

بی‌گمان، روند جهانی شدن در بر دارنده دگرگونی‌های بسیار در جوامع است به گونه‌ای که همه دولت‌ها تحت تأثیر حرکت جهانی شدن قرار گرفته‌اند. در این پدیده که سومین انقلاب سرمایه‌داری محسوب می‌شود، بی‌توجه به استقلال

سیرت جهانی شدن

زمینه‌ها

و چالش‌های آن

دکتر محمد غفوری

گروه علوم سیاسی - دانشگاه

شهید بهشتی

یکدیگر است یا پدید آورنده شکاف ژرف میان آنها؟
 ۳- آیا «جهانی شدن» آمیزه‌ای از فرهنگ‌های گوناگون است یا برآمده از يك فرهنگ خاص؟
 ۴- آیا «جهانی شدن» سرانجام موجب تشکیل يك حکومت جهانی خواهد شد؟

سیس مقاله با برداشت‌های گوناگون از تحولات، با توجه به نگرش آسیب‌شناسانه به پدیده جهانی شدن، در پی ارائه شاخص‌هایی از تحولات در دست تکوین است تا به این پرسش پاسخ دهد که:
 آیا باید در برابر این رویداد فراگیر ایستاد، یا تن به سازش داد و از آن بهره گرفت؟

مفهوم جهانی شدن

جهانی شدن مفاهیم گوناگون دارد و اتفاق نظری برای تبیین تعریفی واحد از این پدیده دیده نمی‌شود؛ چون این پدیده هنوز به مرز تکامل نهایی نرسیده و همچنان دستخوش تحول است و با گذشت زمان، ابعاد تازه‌ای از آن مشخص و نمایان می‌شود. با توجه به رخدادهای عظیم ارتباطی-تکنولوژیکی و ورود بازیگران جدید به عرصه بین‌المللی، نقش دولت-ملت دیگر درخشش لازم را نخواهد داشت زیرا مفهوم تازه فضای سیاسی-اجتماعی، با محدود کردن سیاست در چارچوب دولت ملّی سازگار نیست. بنابراین در جهانگرایی تازه، دولت‌ها تصمیم‌گیرندگان اصلی نیستند و جهانی شدن در آغاز سده بیست و یکم پیش از اینکه در دست دولت‌ها باشد، از سیاستهای شرکت‌های فراملّی پیروی می‌کند. از این رو می‌توان پیش‌بینی کرد که برخلاف گذشته که نخبگان و شخصیت‌های سیاسی تصمیم‌گیرندگان اصلی در زمینه سیاست خارجی بودند، رفته رفته بر اهمیت نهادهای اقتصادی و سازمانهای فرهنگی در روند تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی افزوده خواهد شد. به همین سان، وابستگی به سرزمین بعنوان يك اصل وحدت‌بخش در زندگی اجتماعی و فرهنگی از میان خواهد رفت و جامعه‌ای بی‌مرز و بی‌حدود و تغور جغرافیایی سر بر خواهد آورد؛ چنان که تحولات جاری در درون اتحادیه اروپا نمونه‌ای از کاهش اهمیت مرزهای سرزمینی یا سرزمین‌زدایی شمرده می‌شود. از سوی دیگر،

موجود زنده که طراحی نسل‌های آینده را در قالب سلیقه‌های شخصی مطرح می‌کند، نشان از چیرگی فن‌آورانه انسان بر سه عنصر اساسی حیات، یعنی خرد، جان و بدن یا ماده دارد. اکنون جنبش بزرگی برای خصوصی‌سازی هر چیزی که در ارتباط با زندگی و طبیعت است، رخ می‌نماید و خصوصی‌سازی مجموعه کروموزومهای انسانی و شناسنامه‌ای کردن عمومی انسان‌ها، چشم‌اندازهایی تازه به سوی توسعه‌طلبی نظام سرمایه‌داری می‌گشاید و بازار بزرگی برای بخش خصوصی تدارک دیده می‌شود. دلمشغولی اصلی این قدرت مدرن، همانند عصر تهاجمات استعماری، فتح سرزمینها نیست؛ بلکه به دست آوردن دارایی‌ها است. چنین تحوّل‌ی با چیرگی و بورشی ویرانگر همراه است. کارخانه‌های صنعتی بسیاری در گوشه و کنار جهان، نابود خواهد شد؛ گروه‌های بزرگی به شیوه‌های نابخر دانه، محیط زیست را که در زمره ثروت‌های طبیعی و میراثی مشترک برای بشریت است، مورد تعرض و چپاول قرار می‌دهند. این یغماگری را محافل بازرگانی و بانک‌های بزرگی پشتیبانی می‌کنند که گردش سرمایه در آنها بیش از هزار میلیارد دلار در سال است.^۲

نوشته حاضر بهترین راه برای رسیدن به يك تعریف کاربردی را آن می‌داند که مشخص کند فرآیند جهانی شدن در کجا پایان می‌یابد؛ یا اینکه يك دنیای کاملاً جهانی شده چگونه بنیادی خواهد بود. بنابراین، نخست مفهوم و ریشه‌های جهانی شدن که همانند همه مفاهیم عمده رایج در علوم اجتماعی به گونه ذاتی مفهومی پیچیده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نشان داده شود که بسیاری از پرسشهای کلیدی که به ذهن تحلیل‌گران معاصر خطوط می‌کند، ریشه در کاربرد آغازین آن دارد. ولی برای ارائه تعریفی جامع از جهانی شدن ناگزیر باید عناصر تشکیل دهنده و مرتبط با این مفهوم مشخص شود و این پرسشهای بنیادین مطرح گردد که: عوامل و علل بروز و ظهور پدیده جهانی شدن چیست؟

۱- آیا این پدیده دگرگون‌کننده مرزهای ملّی است؟
 ۲- آیا این تحول متضمن پیوستگی ملّت‌ها به

○ بر پایه منطق و بری، عنصر وحدت بخش در دوران مدرن، عقلانیت‌بازاری است. در چنین چارچوبی، جهانی شدن که حاکمیت علم و صنعت را راج می‌نهد، چیزی نخواهد بود جز سلطه غرب بر کشورهای غیر غربی.

برقراری ارتباط میان افراد، حتی انسانهایی با فاصله بسیار از هم، به همان سادگی ارتباط میان همسایه‌ها خواهد بود. از این رو در یک مفهوم وسیع و جامع، جهانی شدن را می‌توان چنین تعریف کرد:

«فرآیندی اجتماعی که در آن قیدوبندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می‌رود و مردم به‌طور فزاینده از کاهش این قیدوبندها آگاه می‌شوند».^۵

مارتین آلبرو (Martin Albero) جهانی شدن را فرآیندهایی می‌داند که بر پایه آن همه ساکنان کره زمین در جامعه‌ای واحد و فراگیر به هم می‌پیوندند. در این تعریف همانند گفته‌های بسیاری از نظریه‌پردازان، سه نکته وجود دارد: کاهش نقش مرزهای جغرافیایی - تنیده شدن منافع فرد و کشور در منافع مردمان جهان و کشورهای پیرامونی - تبدیل واژه ملی به واژه بین‌المللی. به گفته آلون تافلر (Alvin Toffler)، جهانی شدن عصر دانایی است؛ زیرا نه تنها کالا، خدمات و سرمایه بین ملت‌های گوناگون جهان مبادله می‌شود، بلکه افکار و دانش بشری نیز آسانتر از گذشته در اختیار ملت‌ها قرار خواهد گرفت.^۶

جامعه‌شناسی جدید، جهانی شدن را این گونه توصیف می‌کند:

جهانی شدن شامل فرآیندهای نظام‌مند کردن اقتصاد در روابط بین‌الملل است که در گذر زمان تشدید شده و اکنون با سرعتی فزاینده روبه گسترش است. جهانی شدن در بردارنده وابستگی قاعده‌مند همه مناسبات اجتماعی در سطح جهان است، به گونه‌ای که هیچ رابطه خاص به گونه مستقل نمی‌تواند پایدار بماند؛ برعکس، هر رشته از این روابط با دیگر رشته‌ها پیوند دارد و آنها پیوسته بر هم اثر می‌گذارند. در نتیجه، همبستگی و یکپارچگی جامعه بشری افزایش می‌یابد. پدیده جهانی شدن سیاره زمین را به گونه یک مجموعه کلی در نزد ساکنان کره ارض ترسیم می‌کند. در پی آن، شرکتها بازارهای جهانی را کشف می‌کنند و فرهنگهای متضاد از دل یک جامعه به صورت یک جنبش متضاد در می‌آیند. جهانی شدن دو چهره مخاطره‌آمیز و اعتمادبخش است. در گذشته، فرد به چیزهای شناختنی، موجود، ملموس و مادی اعتماد می‌کرد و چیزهای فراتر از آنها برایش

خطر آفرین بود. در دوران جدید، فرد به انسانهای ناشناخته، به نیروها و هنجارهای عمومی و غیر خصوصی (بازار یا حقوق بشر) و چیزهایی که بیرون از حوزه نظارت و کنترل اوست نیز اعتماد پیدا می‌کند و فضای مبتنی بر اعتماد همه اعضای جامعه جهانی برای خیر و صلاح هر یک از آنها، الزام آور جلوه می‌کند.^۷

برخلاف آنچه برخی از اندیشمندان می‌پندارند، جهانی شدن پدیده‌ای صرفاً اقتصادی نیست، بلکه برای ارائه تصویری جامع از روند جهانی شدن باید به جنبه‌های گوناگون آن در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اشاره کرد؛ گرچه جنبه اقتصادی آن برجسته‌تر و اثرگذارتر است.

مک‌گرو^۸ معتقد است که جهانی شدن یعنی: «افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابل که فراتر از دولت‌ها و در نتیجه فراتر از جوامع در حرکتند تا نظام تازه جهانی را بسازند. جهانی شدن به فرآیندی گفته می‌شود که از طریق آن تصمیمات و اقدامات یک بخش از جهان بتواند نتایج پر اهمیت برای افراد و جوامع در بخشهای دور کره زمین داشته باشد».^۹ جهانی شدن نخست در توسعه علوم اجتماعی نمایان گشت. سن سیمون^{۱۰} صنعتی شدن را از عوامل اساسی نضج گرفتن هنجارهای مشابه در درون فرهنگهای متنوع اروپایی می‌دانست. در استدلال این دانشمند، تسریع چنین فرآیندی مستلزم گونه‌ای جهانشمولی آرمانی است که شامل حکومت پان‌اروپایی و یک فلسفه جهانی مبتنی بر ابعاد انسانی است. عقاید سن سیمون سرانجام در آثار دور کیم (Durkheim) نمود یافت. در نظریه دور کیم، جهانی شدن نخست بمنزله تضعیف دولت (چون دولت‌ها تنگ‌نظرند) بود که راه را برای کاهش اهمیت مرزها در میان جوامع باز می‌کند. در میان نظریه‌پردازان کلاسیک، ماکس وبر آشکارا به نظریه جهانی کننده نوگرایی پایبند بود. از دید او، جهانی شدن، قدرت طبقه سرمایه‌دار را سخت افزایش داده و بازارهای تازه‌ای برای محصولاتشان فراهم آورده است. این امر برقراری ارتباط سرمایه‌داران را با مجموعه جهانی حفظ نمود. به گفته مارکس، این تحولات هم می‌تواند اقتصادی باشد، هم فرهنگی؛ چون به تولید و مصرف، ویژگی

○ در جهانگرایی تازه، دولت‌ها تصمیم‌گیرندگان اصلی نیستند و جهانی شدن در آغاز سده بیست و یکم پیش از اینکه در دست دولت‌ها باشد، از سیاستهای شرکت‌های فراملی پیروی می‌کند. از این رو می‌توان پیش‌بینی کرد که برخلاف گذشته که نخبگان و شخصیت‌های سیاسی تصمیم‌گیرندگان اصلی در زمینه سیاست خارجی بودند، رفته رفته بر اهمیت نهادهای اقتصادی و سازمانهای فرهنگی در روند تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی افزوده خواهد شد.

ریشه‌ها و عوامل جهانی شدن

چنان‌که قرائن و شواهد تاریخی نشان می‌دهد، جهانی شدن معادل بین‌المللی‌گرایی یا تراکمی از وابستگی متقابل نیست، بلکه دربرگیرنده روابط شهروندان در سراسر جهان نیز هست و بر مسائل بسیاری از جمله هویت، زبان و فرهنگ ملت‌ها اثر گذاشته است؛ از این رو بعنوان واقعیت زمان ما تاریخ خاص خود را دارد. در عین حال، اجتماعی دربارهٔ مبدأ زمانی جهانی شدن در دست نیست. نظریهٔ غالب بر آن است که جهانی شدن به زمان خاصی تعلق ندارد، بلکه با تاریخ بشر مرتبط است و ظهور آن با آغاز نخستین تشکّل بشری همراه بوده است. بر پایهٔ این نظریه، اعتقاد به فایده یا ضرورت وجود یک نظام واحد جهانی که پهنهٔ گیتی را فراگیرد، اندیشه‌ای بوده که از دیرباز انسان را به خود مشغول داشته است. در مقابل این اندیشه، نظریهٔ تازهٔ کسانی قرار دارد که جهانی شدن را پیامد مستقیم پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌داند. شاید فوکویاما در این گروه جای گیرد.^{۱۸}

اصطلاح جهانی شدن برای نخستین بار در ۱۹۶۱ به محافل علمی راه یافت. این پدیده نتیجهٔ مستقیم گسترش فرهنگ اروپایی از راه فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی است که با توسعهٔ سرمایه‌داری همراه و الگوی فراگیر آن، در اصل الگوی اروپایی است و کانون اصلی و خاستگاه این تحول را باید تمدن اروپایی دانست. بر پایهٔ این تحلیل، تاریخ آن به زمان نوگرایی و ظهور سرمایه‌داری برمی‌گردد و نوگرایی فرآیند جهانی شدن را سرعت بخشیده است. اما تا اواسط هزارهٔ دوم شتاب آن منظم نبوده است. جهانی شدن به گونهٔ ناپیوسته با توسعهٔ امپراتوری‌های کهن، غارت و بازرگانی دریایی و همچنین گسترش آرمانهای مذهبی متحول گردید. ولی در اروپای قرون وسطی، بویژه هنگامی که سرزمین مآلی در کانون توجه قرار گرفت، آهنگ این فرایند کند شد و توسعهٔ آن رفته رفته در پایان سده‌های پانزده و شانزده (آغاز عصر جدید) از سر گرفته شد.^{۱۹} برای روشن شدن عوامل جهانی شدن در دوران اخیر، لازم است به این پرسش پاسخ داده

چنان‌که پیشتر گفته شد، یکی از ویژگی‌های عمدهٔ جهانی شدن ارتباطات متقابل است. اما برخلاف وابستگی متقابل که بر دو جانبه بودن استوار است، جهانی شدن امکان وابسته شدن را نیز در پی دارد و مرحله‌ای فراتر از وابستگی متقابل است. نظریه‌پردازان در زمینهٔ وابستگی متقابل توجه خود را بر بین‌المللی شدن روابط بین‌الملل متمرکز ساخته‌اند، در صورتی که نویسندگانی که در پارادایم جهانی شدن قلم‌فرسایی می‌کنند، از حرکت به سوی یک جامعهٔ جهانی سخن می‌گویند.^{۱۲} جهانی شدن هم به کوچک شدن جهان و هم به افزایش آگاهی از جهان اشاره دارد.^{۱۳} از سویی، جهانی شدن شبکه‌های ارتباطی و نظام‌های تولید در سطوح محلی و جهانی را به یکدیگر مرتبط می‌سازد و این پیوند تا آنجا پیش می‌رود که روابط اجتماعی، دیگر در قالب محلی قابل تصور نیست. در این نگرش، جهانی شدن عبارت است از: «افزایش روابط اجتماعی در سرتاسر جهان که مکانهای دور از هم را چنان به هم مرتبط خواهد کرد که رویدادها در هر جا زادهٔ حوادثی است که کیلومترها دورتر به وقوع می‌پیوندد».^{۱۴}

بدین سان، جهانی شدن نشانهٔ دوران تازه‌ای در دگرگشت سیاست خارجی است که قدرت را از دولت‌های محصور در مرزها به دولت‌هایی انتقال می‌دهد که توان تکاپو در جهان را دارند. در همین راستا، گروهی این جهانگرایی را به منزلهٔ روندی به گسترش بازرگانی جهانی قلمداد کرده‌اند.^{۱۵} مانوئل کاستل،^{۱۶} با اشاره به عصر ارتباطات، جهانگرایی را سر بر آوردن گونه‌ای جامعهٔ شبکه‌ای می‌داند که در ادامهٔ راه سرمایه‌داری و در قلمرو اقتصاد، جامعه و فرهنگ را دربرمی‌گیرد. چنان‌که گفتیم، پدیدهٔ جهانی شدن هنوز رو به تکامل دارد. از این رو، به دست دادن تعریفی دقیق از این پدیده دشوار می‌نماید. در این باره، جیمز روزنا دانشمند برجستهٔ علوم سیاسی در آمریکا، می‌گوید: «به علت تنوع و ابعاد گوناگون جهانی شدن و نیز به این دلیل که مفهوم جهانی شدن میان سطوح گوناگون تحلیل مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی ارتباط برقرار می‌کند، هنوز زود است

○ در یک مفهوم وسیع و جامع، جهانی شدن را می‌توان چنین تعریف کرد: «فرآیندی اجتماعی که در آن قیدوبندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قیدوبندها آگاه می‌شوند».

شود که: روند جهانی شدن از کجا و چگونه آغاز شده است. در پاسخ به این پرسش باید گفت که در دو کتاب در ۱۹۷۰ از دو نویسنده یعنی مارشال ماک لوهان («جنگ و صلح در دهکده جهانی») و برژینسکی، از مظاهر جهانی شدن سخن به میان آمده است. کتاب نخست به چگونگی تبدیل شدن جهان به یک دهکده جهانی پرداخته و نقش آفرینی وسایل ارتباطی را در این تحول مورد بحث قرار داده است. کتاب دوم ناظر به نقش ایالات متحده آمریکا، بعنوان نمونه جامع نوگرایی، در رهبری جهان است. با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و مطرح شدن نظم جهانی نو، سخن از مدیریت سیاستهای جهانی از سوی ایالات متحده به میان آمد. پس از جنگ دوم خلیج فارس این استدلال تقویت شد و برخی از علمای سیاسی آمریکایی، اثرگذاری آن کشور بر سازمانها و نهادهای بین المللی را مورد توجه قرار دادند. این گونه تبلیغات تا آنجا پیش رفت که ایالات متحده، قدرت مسلط در زمینه های نظامی، اقتصادی، ارتباطات و تکنولوژی و همچنین پایگاه نظام سرمایه داری بین المللی که همگی از نشانه های جهانی شدن شمرده می شود، معرفی شد. بدین سان، خاستگاه جهانی شدن به گونه کنونی آن، کشورهای توسعه یافته صنعتی و در رأس آنها آمریکا است.^{۲۰}

مرحله بعدی جهانی شدن از کشورهای توسعه یافته و ثروتمند گروه هفت (G7) آغاز شد. ایالات متحده در این میان در صف نخست قرار داشت. ساماندهی سرمایه های کلان، پیشرفت شگفت انگیز تکنولوژی، بهره برداری از تشکیلات بین المللی، اثرگذاری بر روند تحولات جهانی و تجربه مدیریت بحرانهای جهانی همگی باعث شد که آن کشور به گونه مشخص و نیز شریکانش در گروه هفت پس از پایان جنگ سرد، بیشترین نقش را به عهده گیرند و بتوانند اقتصاد جهان را که از مرحله وابستگی متقابل به مرحله کنش متقابل گام نهاده بود، به سوی جهانی کردن پیش ببرند و با تشکیل سازمان جهانی بازرگانی، این روند را به گونه نهادینه دنبال کنند. با بررسی نتایج دور آروگوته و سند نهایی آن روشن می شود که آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن که بیشترین سهم را در روند مذاکرات

○ به گفسته الوین تافلر
جهانی شدن عصر دانایی
است؛ زیرانه تنها کالا،
خدمات و سرمایه بین
ملتهای گوناگون جهان
مبادله می شود، بلکه افکار و
دانش بشری نیز آسانتر از
گذشته در اختیار ملت ها
قرار خواهد گرفت.

ابعاد جهانی شدن

با تعاریفی که از جهانی شدن به مفهوم عام آن شد، بررسی ابعاد و نمودهای گوناگون آن لازم به نظر می رسد.

جهانی شدن اقتصاد

ادغام مراکز تجاری و بازرگانی جهان پس از جنگ جهانی دوم با تشکیل اتحادیه های اقتصادی منطقه ای و پیمان های تجارت آزاد آغاز شد و می توان گفت که جهانی شدن از بعد اقتصادی، پیشرفت بیشتری داشته و سر نوشت کشورهای زیادی را تحت الشعاع قرار داده است، در حالی که روند جهانی شدن سیاست به پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مربوط می شود که غرب در این زمینه دست به تلاشی زد. اما دامنه تأثیر آن به علت تازگی، با محدودیت هایی روبه رو شده است. ابعاد اقتصادی جهانی شدن معلول عواملی چند است که در زیر مورد بررسی قرار می گیرد:

- تعمیق وابستگی متقابل اقتصاد کشورهای جهان؛ گسترش بازرگانی و تولید به منظور یکپارچه کردن بازار بین المللی؛ تأسیس، راه اندازی و رهبری سازمانهای اقتصادی در دیگر کشورها که از سرمایه گذاری مستقیم خارجی سرچشمه می گیرد. این حرکت ها از آنجا که هم سرمایه و فن آوری را وارد کشور می کند، هم اشتغال به دنبال دارد و هم در مبادلات بازرگانی بین المللی کشور نقش آفرینی می کند، در توسعه اقتصادی کشور آثار مثبت دارد؛ آزادسازی و از میان بردن موانع بازرگانی

و ایجاد سازمان جهانی بازرگانی؛ کاهش قدرت نظارت دولت‌ها بر اقتصادهای ملی و حاکم شدن قوانین و مقررات بین‌المللی به جای قوانین و مقررات ملی و به تبع آن دخالت و تصدیی سازمان‌های بین‌المللی در بسیاری از زمینه‌هایی که سازمان‌های ملی کشورها عهده‌دار آتند. با بروز این پدیده، از قدرت نهاد‌های ملی کاسته و بر توان سازمان‌های بین‌المللی افزوده می‌شود؛ کمرنگ شدن نقش مرزهای جغرافیایی در فعالیت‌های اقتصادی، از جمله سرمایه‌گذاری، تجارت، تولید و نقل و انتقالات مالی.^{۲۲}

ابعادی که به گونه فشرده مورد توجه قرار گرفت، از طریق نهاد‌های تخصصی اقتصادی بین‌المللی (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی انتفاعی (شرکت‌های چندملیتی بعنوان کانون اصلی بیم و امیدهای مربوط به جهانی شدن اقتصاد) و اتحادیه‌های اقتصادی جهانی (بازار مشترک اروپای سابق یا اتحادیه اروپا) تبلور می‌یابد.

جهانی شدن سیاست

نظام بین‌المللی دستخوش تحولات شگرف در ابعاد گوناگون شده است. سیاست خارجی و دیپلماسی کشورها نیز متأثر از این تحولات است. گذشته تاریخی کشورهای نیرومند و دیگر بازیگران سیاسی جهان بیانگر این واقعیت است که آنها بر اساس سیاست استعماری خویش، به منظور انقیاد کشورهای رشد نیافته، یک نظام بین‌المللی مبتنی بر توافق قدرت‌های شرکت کننده، تضمین منافع آنها و از میان برداشتن دولت‌های ضعیف پی‌ریزی کرده‌اند. بنابراین دور از انتظار نیست که در شرایط جدید جهانی، قدرت‌های تازه‌ای پا به عرصه روابط بین‌الملل گذارند که خواهان تغییر معادلات سنتی به سود خود باشند. در سراسر دوران جنگ سرد، مناسبات میان کشورها تا اندازه‌ای ثابت و آشکار بود؛ برخی از دولت‌ها همپیمان بودند، برخی به هم دشمنی می‌ورزیدند و گروهی بیطرف بودند. در نظام جدید، گرچه شرایط آن زمان وجود ندارد، لکن تقابل مطلق فقر و ثروت (شمال- جنوب) و مخاطرات زیست محیطی از یک سو و دشمنی‌ها و درگیری‌های قومی، ملی، دینی، فرهنگی و اقتصادی از سوی دیگر باعث

تزلزل و بی‌ثباتی در روابط بین‌الملل شده است. با این همه، پایان جنگ سرد نه بمنزله نقطه آغاز بهبود شرایط در نظام بین‌الملل تلقی شد، نه نقطه پایان سلطه قدرت‌های سلطه‌گر و سلطه‌پذیری کشورهای ضعیف.^{۲۳} گفتنی است که پایان یافتن تقابل عقیدتی دو ابرقدرت شرق و غرب که با متلاشی شدن ساختار حکومتی اتحاد شوروی و اروپای شرقی ارتباط داشت و به شوق و اراده جهانیان به دگرگون ساختن مناسبات جهانی برپایه شرایط تازه دامن زد، این پرسش‌ها را در رسانه‌های بین‌المللی مطرح کرد که: آیا عصر جهانگرایی مراحل پایانی خود را می‌گذراند؟ در این صورت، آیا اهرم جدید قدرت در نظام تازه جهانی سازمان ملل متحد است، یا تنها یک قدرت سلطه‌گر، یا قدرت‌های متعدد؟ آیا قدرتی با ساختار و تکنیک‌های جدید سر بر خواهد آورد؟ در این صورت، چه دستاورد انسانی برای جامعه بشری متصور خواهد بود؟

در پاسخ به این ابهامات، می‌توان مؤلفه‌های اصلی را به شرح زیر برشمرد:

پراکندگی مراکز قدرت در جهان؛ تغییر ماهوی قدرت؛ محور قرار گرفتن منافع ملی قدرت‌های بزرگ که بیشتر غربی هستند؛ محدود شدن عرصه بین‌المللی برای نظام‌هایی که با ساختار تازه نظام بین‌الملل همسو نیستند، مانند نظام‌های رادیکال؛ گسترش فزاینده علم و تکنولوژی؛ شتاب گرفتن تولید جنگ افزارهای هسته‌ای و گسترش تکنولوژی نظامی بمثابة حربه‌ای سیاسی در اجرای اهداف سیاست خارجی؛ نفوذپذیر شدن مرزهای کشورها و در نتیجه انتقال و تسری آثار رویدادها از هر کشور به دیگر واحدهای سیاسی؛ افزایش شمار کشورهای جنوب و ژرف تر شدن شکاف میان شمال و جنوب (به جای رقابت شرق و غرب)؛ افزایش باور نکرده‌ی مشکلات کشورهای توسعه‌نیافته؛ تبلور مفاهیم جدید، با درک مشترک در زمینه دموکراسی، حقوق بشر، نظام اقتصاد آزاد، محیط زیست، مواد مخدر و... در جهان. بدین ترتیب اکنون به علت آسیب‌پذیرتر شدن کشورها از جهات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و زیست محیطی، آنها به تنهایی قادر به حفظ امنیت خویش نخواهند بود.^{۲۴}

○ مک‌گرو معتقد است که

جهانی شدن یعنی: «افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابل که فراتر از دولت‌ها و در نتیجه فراتر از جوامع در حرکتند تا نظام تازه جهانی را بسازند. جهانی شدن به فرآیندی گفته می‌شود که از طریق آن تصمیمات و اقدامات یک بخش از جهان بتواند نتایج پراهمیتی برای افراد و جوامع در بخش‌های دور کره زمین داشته باشد».

جهانی شدن فرهنگ

می توان چنین نتیجه گرفت که آزادی تجارت باعث تغییر مناسبات تولیدی در سطح جوامع شده و به تبع آن ارزش های فرهنگی نیز رفته رفته دگرگون خواهد شد.

دیدگاه های مثبت و منفی در مورد

جهانی شدن

پرسشی که اکنون ذهن دلسوختگان ملی-میهنی در جهان سوم را به خود مشغول داشته این است که سهم کشورهای رشد نیافته از فرآیند جهانی شدن چیست؟

چه کشورها یا سازمانهایی مهار روند جهانی شدن را در دست دارند؟

چه کسانی از جهانی شدن سود می برند و چه گروه هایی زیان خواهند دید؟

آثار و پیامدهای جهانی شدن برای مناطق گوناگون جهان چیست؟

از بررسی روند جهانی شدن، این نتیجه به دست می آید که این پدیده پیامدهایی گریز ناپذیر برای همه کشورهای خواهد داشت. در واقع، سرچشمه نگرانی کشورهای در حال توسعه از پدیده جهانی شدن، ترس از حاشیه نشینی، تبعیض، ناامنی اقتصادی، بی ثباتی و تشدید نابرابری هاست. این دسته از کشورها در شرایط تازه ای که جهانی شدن اقتصاد پدید می آورد، یعنی افزایش رقابت و گسترش تقسیم کار بین المللی، سهمی برای خود نمی یابند، چون به علت ضعف ساختاری، قدرت لازم برای رویارویی با رقیبان نیرومند در خود نمی بینند و به علت کمبود منابع و مشکلات توسعه، تأثیر پذیری بیشتری از این چرخه دارند و ناگزیر از تقبل هزینه های افزونتری هستند. اما کشورهای توسعه یافته با بهره گیری از ابزارهای گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توانسته اند از نتایج مثبت جهانی شدن بهره گیرند و متناسب با قدرت بین المللی خود بر این روند اثر بگذارند.^{۲۶}

دیدگاه های مثبت

در شرایط کنونی، در پرتو گسترش ابزارهای ارتباطی و رسانه ها که از ویژگی های اصلی جهانی شدن به شمار می آید، جوامع در حال توسعه می توانند با تمهیدات لازم، خسرمنندی و

جهانی شدن فرهنگ، به معنای وسیع و از دیدی جهانی عبارت است از مجموعه اندوخته ها و ساخته هایی که نسل های بشری انباشته اند و انسان را از حالت بدوی به شرایط امروزی رسانده اند. با این برداشت از فرهنگ، می توان گفت که فرهنگها و تمدنهای غربی، شرقی، هندی، چینی، یونانی، ایرانی، رومی و... در گذر تاریخ در میان ملت ها و جوامع بشری پا گرفته و در هر عصری، قوم و ملتی به تمدن سازی و فرهنگ سازی پرداخته و به صورت پرچمدار مدنیت و معنویت در جامعه جهانی در آمده است. فرهنگ و تمدن جهانی و زبان مشترک برای فهم دیگران، امکان کثرت در عین وحدت را فراهم می آورد. پاره ای از تکنولوژی اطلاع رسانی در دست رسانه ها، بالقوه هم می تواند در خدمت تمرکز فرهنگی باشد، هم در راستای پراکندگی فرهنگی به کار گرفته شود. در نتیجه، در این فرآیند تنوع فرهنگی، هم آمریکا و اروپا در جهت فرهنگ خاص خود حرکت خواهند کرد و هم دیگر قدرت های جهان خواهند توانست از طریق رسانه های جمعی و تولیدات فرهنگی، صادر کننده فرهنگ بومی خود باشند.^{۲۵}

رنال بیستها در حوزه روابط بین الملل که اندیشه هایشان پس از جنگ جهانی دوم در غرب و در میان پیروان غرب در جهان سوم طرفدار داشته و هنوز هم دارد، فرهنگ و تاریخ و مذهب و آثار آنها در روابط بین الملل را در حاشیه سیاست جهانی می دیدند، اما اکنون که الگوهای گذشته ایشان پاسخگوی دگرگونی ها و مشکلات بین المللی نیست، به وجود و تأثیر فرهنگ در روابط بین الملل اعتراف کرده اند.

بر کسی پوشیده نیست که امروزه شبکه های ارتباطی، ارائه کننده زبانی مشترک برای درک و شناخت در میان جوامع گوناگون هستند. توسعه روز افزون رسانه های گروهی، بولتن بردهای کامپیوتر و تلویزیون کابلی، دستگاه های ضبط ویدیویی، گسترش چشمگیر کاربرد رایانه های شخصی، آموزش یکسویه اینترنت به زبان انگلیسی، رواج برنامه های نرم افزاری، امکان دریافت فیلم و نشریات از شبکه های جهانی و... به افزایش تشابهات فرهنگی کمک کرده است.

○ جهانی شدن نشانه دوران تازه ای در دگرگشت سیاست خارجی است که قدرت را از دولت های محصور در مرزها به دولت هایی انتقال می دهد که توان تکاپو در جهان را دارند. در همین راستا، گروهی این جهانگرایی را به منزله روندی به گسترش بازرگانی جهانی قلمداد کرده اند.

○ در سراسر دوران جنگ سرد، مناسبات میان کشورهای تاندا اندازه‌ای ثابت و آشکار بود؛ برخی از دولتها همپیمان بودند، برخی به هم دشمنی می‌ورزیدند و گروهی بیطرف بودند. در نظام جدید، گرچه شرایط آن زمان وجود ندارد، لکن تقابل مطلق فقر و ثروت (شمال-جنوب) و مخاطرات زیست محیطی از یک سو و دشمنی‌ها و درگیریهای قومی، ملی، دینی، فرهنگی و اقتصادی از سوی دیگر باعث تزلزل و بی‌ثباتی در روابط بین‌الملل شده است.

دوراندیشی، از این پدیده در جهت تحولات مثبت داخلی و خارجی استفاده کنند. این تحرک امکان بهره بردن از جهانی شدن را فراهم می‌آورد.

دارندگان این دیدگاه ضمن نفی هرگونه نگرانی، با آنکه رویارویی کشورهای جهان سوم با چالش‌های جهانی شدن را گریزناپذیر می‌دانند، معتقدند که تعامل با این پدیده به کشورهای فقیر کمک می‌کند تا با وضع قوانین مشترک برای برقراری روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میان دولت‌های جهان، یک نظام جهانی برپا کنند و فرصتهای تازه‌ای برای خود فراهم سازند. برای نمونه، گرد آمدن کشورهای جنوب در بلوک واحد برای مقابله با جبهه کشورهای پیشرفته صنعتی، از این دیدگاه ناممکن نیست و اقدامات زیر در چارچوب اتحادیه‌ای از کشورهای شمال و جنوب می‌تواند اهداف یاد شده را محقق سازد:

از نظر «گیدنز»، جهانی شدن عالی‌ترین مرتبه مدرنیته و تجدّد است.^{۲۹}

برای برخی جهانی شدن بعدی ارزشی دارد و پیام آور جهانی همخوان با دموکراسی صلح‌جویانه «کانت» است. کسان دیگری جهانی شدن را یک ایدئولوژی می‌دانند و بر آنند که در مرحله جهانی شدن، ضرورتی برای حضور نیروهای نظامی وجود ندارد.^{۳۰}

گفتگوی دولت‌های شمال و جنوب برای دور ماندن از آثار منفی این پدیده و عضویت در سازمان جهانی بازرگانی به منظور بهره‌گیری از تخفیفهای تعرفه‌ای در مورد کالاهای صادراتی کشورهای توسعه نیافته از سوی دولت‌های توسعه یافته.

پرهیز از تناقض در سیاستگذاری‌ها و هم‌آهنگ کردن مواضع کشورهای جنوب در زمان انعقاد هر گونه موافقتنامه بین‌المللی که تعیین کننده روابط میان کشورها از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی باشد.

تلاش در جهت توسعه اقتصادی به منظور افزودن بر ظرفیت و بهبود کیفیت تولیدات به گونه‌ای که متضمن توازن و رشد باشد.

پیش‌بینی‌های لازم در زمینه رقابت در همه عرصه‌های اقتصادی.

ایجاد زیرساخت‌های مناسب برای توسعه و تکوین تکنولوژیهای تازه با تأکید بر بومی کردن تکنولوژی وارداتی.

گسترش بازارها در کشورهای جنوب و دادن امتیازات ترجیحی به کالاهای این گونه کشورها.

از دیگر نکاتی که مورد تأکید دیدگاه‌های مثبت است، موفقیت پدیده جهانی شدن از راه مقایسه سطح رشد و درآمد سرانه در برخی از

نگرش‌های منفی

از دید مخالفان، این پدیده در دل خود دارای پارادوکس و تضاد است. به عقیده این گروه، در جوامعی که خود را از فرآیند رو به گسترش جهانی شدن دور نگه داشته‌اند، وضعی تناقض آمیز و ناخوشایند پدید می‌آید.

منیر شفیق، صاحب‌نظر عرب می‌گوید:

تحول جدید، گونه‌ای است از همان سرمایه‌داری، البته با سرمایه‌های بیشتر و سلطه و بی‌رحمی افزون‌تر. جهانی سازی باعث وابستگی بیشتر کشورهای در حال توسعه به کشورهای پیشرفته، نابودی فرهنگ، ارزش، هویت ملی و از میان رفتن سرمایه و ثروت کشورهای در حال توسعه خواهد شد.^{۳۱}

محمد شعبان، نویسنده دیگر عرب نیز عنوان جهانی شدن برای تحولات برشتاب در عرصه اقتصادی جهان را که به استیلای اقویا و انقیاد ضعفا می‌انجامد عنوانی نادرست ولی مؤدبانه می‌داند.^{۳۲}

بسیاری از پژوهشگران از جمله جیمز دردیان، ژاک دریدا، ژان بودریار، کنت جویوت و زیگموند باومن با تأثیرپذیری از نگرش پست مدرن به مخالفت با پدیده جهانی شدن پرداخته‌اند.^{۳۳}

برخی از صاحب‌نظران بر آنند تا نشان دهند که

ضعف ساختار اقتصادی و فنی دولتهای کم رشد، به تسلط گروه نخست بر این دسته از کشورها می انجامد.^{۲۴}

نتیجه بحث

جهانی شدن اکنون تبدیل به مفهومی همه جانبه شده که به علت فشردگی جنبه های زمانی و مکانی روابط اجتماعی همه ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زندگی بشر امروز را دربر می گیرد و پژوهشگران، سیاستمداران و بیشتر کسانی که به نوعی تصمیم به تحلیل تحولات کیفی جهان دارند، از این اصطلاح استفاده می کنند. در این فرآیند، نقش مرزهای جغرافیایی به حداقل کاهش می یابد، واژه «بین المللی» جایگزین واژه «ملی» می شود و منافع تک تک افراد و کشورها با منافع همه اعضای جامعه و همه کشورهای جهان درهم تنیده خواهد شد. این پدیده اکنون چنان سرعت گرفته است که يك کشور یا گروه خاصی از کشورها به تنهایی توان مهار کردن این روند را نخواهد داشت.

از نخستین جلوه های این تحولات، دگرگونی در چارچوب مسائل اقتصادی است، به گونه ای که جهانی شدن را می توان از مهمترین و بارزترین وجوه تمایز اقتصاد «امروز» و «دیروز» دانست. برای مثال، گسترش روزافزون سازمانها و اتحادیه های اقتصادی منطقه ای مانند نفتا (NAFTA)، آسه آن (ASEAN) و اکو (ECO) و ادغام بازارهای مالی و اتحادیویلی یازده کشور اروپایی (یورو)، ادغام بانک های بزرگ جهانی، تأسیس و روند رو به گسترش سازمان جهانی بازرگانی (WTO) و قدرت نمایی آن در عرصه تجارت بین الملل و در پی آن، آزادی نقل و انتقال سرمایه بین کشورهای جهان، همگی از مصادیق بارز و مشخص جهانی شدن اقتصاد در عصر حاضر است و نشان می دهد که نظام سرمایه داری (ایدئولوژی لیبرالیسم)، بر همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ارتباطی جهان سایه خواهد افکند و نخستین بهره گیران از آن کشورهای پیشرفته خواهند بود و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا.

جهانی شدن اقتصاد و کاهش موانع تجارت جهانی سبب گرایش حکومت های اقتدارگرا به

این پدیده بر ایدئولوژی و مفاهیم لیبرالیسم استوار است و با هدف تحمیل سلطه اقتصادی و فرهنگی آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته در قالب رقابت بی قید و شرط در سطح جهان، برای کشورهای ثروتمند در آمد بیشتر و برای کشورهای فقیر فقر افزونتر می آورد. این دسته از پژوهشگران معتقدند که جهانی شدن فرهنگی یعنی سیطره فرهنگ غربی بر دیگر فرهنگها که اوج سیطره استعماری است می باشد. بنابراین سود و بهره این رویداد تنها از آن نظام سرمایه داری کشورهای شمال (مرکز) و زیان آن متوجه کشورهای جنوب خواهد بود.

به گونه فشرده، پیامدهای گسترش روند جهانی شدن از دیدگاه مخالفان عبارت است از:

- آسیب پذیری دولت ها، محدودیت حاکمیت ها و نفوذپذیری مرزها که باعث بروز بحران در دولت های ملی می شود و اقتدار دولت ها را با چالش هایی تازه روبه رو می سازد. در چنین شرایطی، شهروندان بعنوان یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده دولت، تابع يك هویت مشخص و دارای يك هویت کلان نخواهند بود. این وضع، چیرگی فرهنگ غربی بر دیگر فرهنگها را به دنبال خواهد داشت.

- کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداری ها به نهادهای فراملی و جهانی که موجب تغییر رابطه فرد و دولت و منجر به کم رنگ شدن و از میان رفتن افکار و اندیشه های ناسیونالیستی می شود.

- مسلط نبودن دولت بر منابع در آمد خود به علت دور شدن از نقش اقتصادی، در نتیجه جهانی شدن اقتصاد، که شرکت های چند ملیتی را به نیابت از دولت ملی مطرح می کند.

- گسترش بیکاری، فقر و کاهش دستمزدها که از اصلاحات ساختاری اقتصادی مورد نظر مؤسسات بین المللی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مایه می گیرد.

- سیطره کشورهای پیشرفته بر ذخایر و ثروت های کشورهای در حال رشد، که ناشی از موافقتنامه آزاد سرمایه گذاری خارجی در نقاط مختلف جهان و دیگر موافقتنامه ها است و از سوی دولت های قدرتمند طراحی می شود، اما به سبب

○ رئالیستهار حوزه روابط بین الملل که اندیشه هایشان پس از جنگ جهانی دوم در غرب و در میان پیروان غرب در جهان سوم طرفدار داشته و هنوز هم دارد، فرهنگ و تاریخ و مذهب و آثار آنها در روابط بین الملل را در حاشیه سیاست جهانی می دیدند، اما اکنون که الگوهای گذشته ایشان پاسخگوی دگرگونی ها و مشکلات بین المللی نیست، به وجود و تأثیر فرهنگ در روابط بین الملل اعتراف کرده اند.

8. MC Grew, 1992

۹. مارویلیامز. «تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ص ۱۳۷.

10. Saint Simon, 1975: 130-6.

۱۱. مالکوم واترز، پیشین، صص ۱۶-۱۴.

12. Scholte 1993 b Shaw, 1992, Lipschute, 1992.

13. Roberston; 1992: 8.

14. Giddens, 1990: 64.

۱۵. مارویلیامز، پیشین، ص ۱۳۷.

16. M. Castells, 1990, See prologue.

۱۷. قزل سلفی، محمدتقی. «جهانی شدن، رویارویی یا همزیستی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، پیشین، ص ۱۵۰.

18. Clark, *oriental Enlightenment*, (London, Routledge, 1997) p.7.

۱۹. مالکوم واترز، پیشین، ص ۱۲.

۲۰. عادل عبدالحمید، علی. «جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم»، ترجمه سید اصغر قریشی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، پیشین، صص ۱۵۴-۱۵۲.

۲۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۹/۹/۲، ص ۱۲.

22. Mohammad Shaban, "The positive effects of globalization on the countries of the Gulf council" *Gulf Report*-Dec 1998

۲۳. «نویسنده معلوم نیست» نظم نوین، چاپ اول، تهران، دانشکده اطلاعات، معاونت پژوهش و تحقیق، شرکت نشر و تبلیغ بشری، ۱۳۷۱، صص ۴۰ و ۳۹.

۲۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۴/۷/۱۷.

۲۵. قزل سلفی، پیشین، ص ۱۴۴.

۲۶. ترجمان اقتصادی، سال اول، شماره ۳۵، ص ۴۷.

۲۷. عادل عبدالحمید، پیشین، صفحات مختلف

28. D. Held, 1996, pp. 221 & 284.

29. Anthony Giddens, *The consequences of modernity*, (Cambridge, Polity Press, 1990) p.64.

۳۰. رجوع شود به:

Jonathan F. Galloway, "is it the Global Economy, stupid?" paper presented at the 40 Convention of International Studies Association, (Washington, DC. February 1999), 16- 20, p.4

۳۱. ترجمان اقتصادی، پیشین، ص ۴۷.

32. Shaban, op. cit.

۳۳. قزل سلفی، پیشین، ص ۱۴۴.

۳۴. رجوع شود به:

C. Clapham, "Sovereignty and the Third World State", *political studies* XI, VII, 1990.

دمو کراسی، کاهش تعارضات ایدئولوژیک، نزدیکی و هماهنگی بیشتر بازیگران بین المللی و گسترش انفجاری اطلاعات شده و اوضاع داخلی و خارجی همه واحدهای سیاسی را تحت الشعاع قرار داده است. بنابراین تغییر شرایط جهانی در آغاز سده بیست و یکم، همه کشورهای را به بازنگری در بینش جهانی واداشته است. اما این فرآیند نظام یافته و مرحله به مرحله نیست و در جای جای جهان به گونه های متفاوت و متناقض ظاهر خواهد شد.

می توان گفت که هر چند روند جهانی شدن بر پایه آخرین نظریه ها از فردای فروپاشی کمونیسم و نظام دو قطبی و سرانجام پایان جنگ سرد توسط کشورهای گروه هفت آغاز شده است ولی بقیه دولت ها نیز در پیشرفت، تحول و تکامل آن نقش داشته اند و خواهند داشت. باید پذیرفت که آثار منفی جهانی شدن در درجه نخست دامن کشورهای جنوب را می گیرد. آنها باید در سایه چالش های کنونی و آینده، از راه اقتصاد در بلوک واحد، خود را برای رویارویی با بلوک کشورهای صنعتی آماده کنند و با در نظر گرفتن مصالح خود، با اتخاذ تدابیر مناسب، فرصت ها و موقعیت های تازه را مغتنم شمارند تا بتوانند از جنبه های مثبت آن بهره گیرند و خطر ها را به حداقل برسانند.

منابع

۱. روزنامه اطلاعات، ۷۹/۹/۲۷، ص ۱۲.

۲. «عصر نوین سلطه گری» روزنامه جهان امروز، ص ۱۲.

۳. مجتهدزاده، پیروز. «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۹، شماره ۱۵۲-۱۵۱، ص ۹۲.

۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۸/۱۱/۶، ص ۱۲.

۵. مالکوم واترز. جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیلوش مریدی، چاپ اول، تهران، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹، ص ۱۲.

۶. سید نورانی، محمدرضا. «جهانی شدن، کشورهای در حال توسعه و ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، شماره ۱۵۶-۱۵۵، ص ۱۵۸.

۷. مالکوم واترز. پیشین، صص ۹۷ و ۹۶.

○ سرچشمه نگرانی کشورهای در حال توسعه از پدیده جهانی شدن، ترس از حاشیه نشینی، تبعیض، ناامنی اقتصادی، بی ثباتی و تشدید نابرابری هاست. این دسته از کشورهای در شرایط تازه ای که جهانی شدن اقتصاد پدید می آورد، یعنی افزایش رقابت و گسترش تقسیم کار بین المللی، سهمی برای خود نمی یابند، چون به علت ضعف ساختاری، قدرت لازم برای رویارویی با رقیبان نیرومند در خود نمی بینند.